

حقیقت این دوگانگی درونی ماست که به صورت تضادهای بیرونی جلوه گری می کند.

از حق نمی توان گذشت ما ایرانیان میراث داران یکی از درخشانترین مجموعه های اساطیری و حماسی جهانیم و دریغ است با چنین گنجینه عظیمی به باری روانشناسی دنیای امروز برنجیزیم. اگر روانشناس بزرگ اطربشی، مسائلی از قبیل عقده اودیپ، عقده الکترا، فارسیسمس، و پیش کشید و به مدد سنجش آدمهای زمانه خود با قهرمانان اساطیر یونان و روم، در جهت درک درست تر روان بشر، گامهایی برداشت، اگر یونگ با طرح مسئله ایوب و رنج وی، برتوهای بر ظلمات روان آدمی تابانید و بسیاری اگرهای دیگر، ما ایرانیان در اساطیرمان، شخصیت هایی همچون رستم، اسفندیار، سیاوش، ایرج، سوفزای، گرد فرید، گردید، سیندخت، سودابه، شیرین و.... داریم که اگر در پیرامون شان بررسی های لازم را به عمل آوریم بی تردید به کشف نمو نه های مهم دیگری از شخصیتهای بشری، نائل خواهیم آمد. بررسی منابع آئینی و اساطیری و حماسی پیش از اسلام حتی پاره ای از منابع اسلامی، می تواند در آینده ای نه چندان دیر، ما را به عنوان ملتی که توان تولید علم برای همه جهان را دارد به جهانیان شناساند.

شناخت تیب های متنوع روان های انسانی، یکی از بهره های حاصل از پژوهیدن در حماسه ها و اساطیر ایرانی است.نمونه دیگری از کارائی این متون در زمینه روانشناسی را مورد توجه قرار میدهم.

در شاهنامه، همه قهرمانان داستانها، انسانها یا موجودات طبیعی دیگر مانند اسب، شتر مرغ طغری و ... نیستند. بخش بزرگی از این نقش آفرینان ما بعد الطبیعی اند و در این میان دیوها، بیش از همه به صحنه های کردارهای اساطیری و حماسی رونق می بخشدند. این دیوها هم دو دسته اند:

دسته ای چون اکوان، جویان، فولادوند، دیوسفید و... دارای تجسد مادی اند و دسته دیگر، دیوهای درونی اند و صرفاً جنبه نرم افزاری دارند و در درون ما آدمیان جا خوش کرده اند. بلندآوازه ترین شان، پنج دیوند که کردارهای آدمیان را پنهانی رقم می زنند: از، نیاز، خشم، رشک و کین . ممکن است در باره حقیقت وجودی دیوهای متجسد شاهنامه، تردید کنیم و وجودشان را وهمی و غیر واقعی بپنداریم اما این پنج دیو، همان اندازه واقعیت دارند که پنج انگشت هر یک از دستهای مان. همین دیوها هستند که وقتی در بیرون زمینه مساعد برای عرض اندام پیدا می کنند از نهانگاه روان به در می آیند و شر به پا می کنند. هیچیک از ما، وجود این پنجه سر پنجه را انکار نمی توانیم کرد. وقتی خشمگین می شوم، دیو خشم از کمینگاه خود که همان خویش ماست بیرون میآید و ما بی هیچ گمانی خود را در اختیار وی می بینم. وضعیت ما در هنگامه هائی که دیوهای از و نیاز و رشک و کین سر به طغیان بر می دارند جز این گونه نیست. دخالت های اشکار و پنهان همین دیوهاست که در حماسه و اسطوره شگفتی میآفرینند. تخصص در شاهنامه به ما می فهماند که مادام که این دیوها در اندرون ما در کمین موقعیتهایی برای سر برآوردن اند شر نیز در جهان بیرونی هستی خواهد پذیرفت.

فی المثل جنگ وقتی در گیر می شود که هر پنج دیو با هم طغیان کنند. به همین دلیل است که در جنگ، آئین های اهورائی را فرو می گذاریم و همه میزان هایی را که در زمان آشتی به کار میداریم به سوئی می نهم. تنها در هنگامه های پیکار نیست که این دیوها از پناهگاه شان بیرون می زنند. در انقلاب ها، آشوبهای اجتماعی، شیوع بیماری هائی چون طاعون، و باو.... نیز این اهریمن واره ها، سر برمیدارند و با همه ناروائی هایی که از آنان سر می زند، جامعه را برای تحقق سامانی دیگرین، آماده می کنند. وجود این دیوهای درونی، تنها کارکردشان منحصر به زمان جنگ، یا شیوع بیماری یا آشوب اجتماعی و انقلابات نیست. در شرایط عادی هم این دیوها به ما خدمت میکنند. مثلاً نیاز جنسی ما را به جستجوی جفت وا میدارد و نیاز به غذا ما را به دنبال کار اقتصادی می کشاند. دیوهای درونی برای ما حکم ناخن و دندان را دارند.در عین حال که در هنگام ستیز با دشمن به کارمان میآیند، در شرایط عادی هم برای مان گره گشایی می کنند و هم غذای مان را نرم و قابل بلع مینمایند. تامل در حماسه ها به ما می فهماند که وجود دیوهای درونی و بیرونی برای تحقق زندگی فردی و اجتماعی ما، ضروری است و ارمان جهانی فاقد دیو ودیوانگی،خلاف برنامه ریزی کلان عالم کون و فساد است. ما آدمیان،هرگز فرشته نخواهیم شد و زندگانی آدمیزاد،هرگز تهی از گناه و خلاف نخواهد بود.ممکن است دوران خوش جمشیدی نوینی برای یک هزاره هم دوام بیاورد اما سرانجام آن خوشی به ناخوشی خواهد انجامید به همانگونه که دورانهای ناخوش ضحاکی های نوین نیز در سر تا سر جهان، پایان خواهد پذیرفت. جهان همواره میان دو قطب خیر و شر در نوسان خواهد ماند.

کشف نمونه های تازه شخصیت های انسانی، ضرورت وجود دیوهای درونی و بیرونی در جهان و تتابع خیر و شر از پس یکدیگر، نتایج منحصر به فرد مرتب بر حماسه ها و اساطیر ایرانی نیست. مبانی اساطیر ایرانی از جمله قائل بودن به وجود دو سامانه کیتانی و مینوی در کلیه امور عالم وجود، یاور به فروهر داشتن همه موجودات بوژه انسان، نقش حیرت آور و یا در عوالم اساطیری حتی درونمایه های رنگارنگ داستانهای حماسی، آرمانگرایی های گوناگونی جابخش کرده است. این همه نمایشگر این حقیقت بزرگ اند که روانشناسان سرزمین ما با همدستی و همداستانی اسطوره شناسان و ادیبات دانان ایرانی خواهند توانست در جهت غنای دانش روانشناسی، گامهای بلندی بردارند و مردم ما را از ننگ بزرگ سترونی علمی و اندیشگی برهانند.

ملت ایران، در گذشته های دور در تولید فرهنگ بشری، نقش ها داشته است.اندیشه زرتشی، با نفوذ در دیانت یهود و از

داستان سرشت و ...

آنجا در مسیحیت و ادیان دیگری که در پی آن آمده اند، تأثیرگذار بوده است.دیانت های مانی و مزدک، به نوبه خود سنگین ترین و ماندگارترین تأثیرات را بر فرهنگ بشری گذاشته اند. مذهب با شکوه مهر که هم اکنون نیز بخش بزرگی از آن در پوسته مسیحیت به حیات خود ادامه می دهد حتی اندیشه شادی گرایی که از روزگار کتیبه ها تا به امروز یکی از اصولی ترین بن مایه های فرهنگ ماست و موجبات جهانی شدن شاعران بزرگ ایران چون فردوسی، نظامی، خیام، مولانا، سعدی ،حافظ، بیدل و.... همین تبلیغ ناگزیری شاد زیستن در سروده های آنان است.

برمی گردم به شاهنامه،دلم می خواهد خاطر نشان کنم که درونمایه های داستانهای این حماسه در بیشتر موارد شمولی بشری دارند و این شاهکار را هر چند ایرانیان در میان انداخته اند، محتوایی جهانی و بین المللی است. به عنوان نمونه یکی از دست آوردهای فلسفه قرن بیستم که یکی از فلاسفه انگلیسی برتراند راسل در باب آن روشنگری های فراوان کرده و بنیاد لیبرالیسم غربی هم بر آن استوار است. مسئله تورلانس است. راسل نشان می دهد که جهان، جهانی است نسبی و همه احکام و قوانینی که بر جهان فرمان روایند نیز نسبی اند. بنابراین ما انسان ها باید در کلیه باورداشت های یقینی خود تورلانس داشته باشیم. یعنی یک در بی نهایت هم که شده، در درستی آنها تردید روا داریم. همین بیغام جهان مدرن را می توانیم با خواندن داستان پایان کار کیخسرو دریافت کنیم. به موجب شاهنامه، کیخسرو وقتی به انجام تمام ماموریت های خود که فرجامین شان تسخیر توران و کشتن قاتلان پدرش سیاوش است،دستخوش تشویش می شود و با خود می اندیشد که ممکن است تکاثر قدرت وی را نیز به سر نوشت جمشید و کاووس و ضحاک: خودکامگان گذشته دچار کند و دور شدن فره ایزدی را از او باعث آید. این تشویش رفته رفته در روان او بالا می گیرد و بر آتش می دارد تا از پادشاهی کناره گیرد و زنده به حضور اهورا مزدا بار یابد. در پی این تصمیم گیری چند بار چله مینشیند و در این میان با سروش که فرشته ای رابط میان انسان های اهورائی و اهورا است، چند بار به گفتگو می پردازد. مقارن این اربعین گرفتن ها، کارهای مملکتی دچار اختلال می شود و بزرگان از راه یابی به حضور وی باز می ماند و چنین گمان می برند که دیو به اندرون شاه راه یافته است. چنین است که دست به دامن زال و رستم می شوند و از آنان می خواهند تا به دربار بیایند و شاه دیوانه را به راه اهورا باز گردانند. زابلستانیان به دربار می آیند و به شاه هشدار می دهند که دیو راه وی را زده است اما شاه به آنان می گوید همه کارهای اخیر او به گنثار سروش و فرمان اهورا مزداست. طرح و توطئه این پاره از داستان کیخسرو به گونه ای است که ساده ترین مخاطبان هم این پیام را از آن دریافت می کنند که بسا مواقع راه های اهورا و اهریمن سخت به هم مانده اند و هیچکس حق ندارد در مواقعی از این دست با باور مطلق و صد در صد باقضا یا رویاری شود. دریافت همین یک درونمایه شاهنامه به اعتقاد من، از سوی بشریت امروز، کفایت می کند که ملت ها و گروه های انسانی به دشمنی ها و درگیری های عقیدتی خود پایان دهند و بدانند میان حق و باطل بسی کمتر از چهار انگشت که تنها نقطه ای فاصله است:

فرق شیطان و خدا، بسیار نیست،

از زر جیمی تا رحیمی نقطه ای است!
در پایان برای آنکه مخاطبان عزیز رنگارنگی درونمایه های شاهنامه را با چیره زبانی فردوسی توامان دریافت کنند و بدانند که پیامهای این اثر فراز و فرودهای روان آدمیزاد را به دقت به نمایش می گذارند، پنج بیت از این حماسه را که در عین هم وزنی، هم قافیه و هم ردیف نیز هستند به یادشان می آورم:

۱- بد و نیک هر دو ز یزدان بود

لب مرد باید که خندان بود
این بیت سخن اسفندیار است وقتی بر سر دو راهی دژ گنبدان، ناگزیر از کشتن شتر پیش آهنگ می شود و این امر وی را به هراس می اندازد که نکند این هشدار تقدیر خونی شخص وی باشد.

۲- چو بخشایش پاک یزدان بود

دم آتش و باد، یکسان بود
این بیت را فردوسی بعد از آن که سیاوش از میان کوه آتش چنان بی گزند می گذرد که «گوئی شمن دارد اندر کنار.» به قلم آورده است.

۳- بهین زنان جهان آن بود

که از وی لب شوی خندان بود.
این بیت سخن سپینود: دختر پادشاه هند و همسر بهرام گور است.

۴- گذر کردن از سختی آسان بود

دل تا جداران هراسان بود
این بیت سخن بوذرجمر:صدر اعظم روزگار انوشیروان است که از سوی این پادشاه در زندان با شکنجه های گوناگون به سر می برد. بوذرجمهر این سخن را در پاسخ شاه که احوال او را به وسیله آبدستاندار خود جویا می شود، بر زبان می راند و شاه را که هر بار با افزودن شکنجه های وزیرش دوست دارد، از وی پاسخی تسلیم گرایانه و حاکی از ناتوانی بشنود، تاکام می گذارد.

۵- سگ آن به که خواهنده نان بود.

چونانش دهی، دشمن جان بود
این بیت سخن خسرو پرویز است در پاسخ یکی از انتقادهای پسر ناخلف خود شیرویه که به او خرده گرفته است که به سربازان و نیروهای نظامی چنان که باید از نظر مالی نرسیده و همواره آنان را در فقر و ناداری نگاه داشته است.

دنباله مطلب

آنجا که بود مسلخ خان و تزارها
دانشگه است و جای علوم است و کارها
آنجا که مغزها متلاشی شدی، شدست
پر ز ابتکارها

آنجا که بود مرکز ظلم و ستمگری
دانشگهست و جای علوم و هنروری
وان پایگاه جنگ و جدل حالیاشدست
از صلح سنگری.

آنجا که بود مرکز تبعید مردمان
سوخوز بنا شدست ز نیروی دیهقان
آنجا که خلق گرسنه خفتی کنون شدست
انبارهای نان

از خلق ما به فکر و روان لنین درود
بر شوروی و رهبر او استالین درود
از ما به انقلاب ظفر بخش اکتبر
بالاترین درود.

اشانتیون خوب بود از همان نوع فرستید!

عصرها و شب هایی را که با توللی گذراندم همیشه برای ما مغتنم و عزیز بود و با خسرو در باره آن لحظات صحبت می کردیم. در آن زمان هنوز استفاده از تلفن برای مذاکره با شهرستانها مثل حالا آسان نبود و فقط ما روزنامه نویس ها برای کار خیری در روز نامه هایی مانند کیهان و اطلاعات با شهرستانها آنها با خبرنگاران در تماس بودیم و رابطه دوستان با یکدیگر با نامه بود و در شرایط اضطراری از تلگراف استفاده می شد. هفته ای پس از بازگشت از شیراز نامه ای از توللی دریافت کردم که به ادرس روزنامه کیهان فرستاده شده بود، در نامه پس از حال و احوال نوشته بود:یک نامه هم برای خسرو فرستادم و در آن نامه هم اشاره کرده ام که هدیه ناقابلی برای شما و خسرو جان فرستادم ام باید بروید گاراژ جعبه امانت خود را بگیرید.لحظه ای بعد شاهانی هم آمد و هدیه میدانم از توللی نامه داری، بعد از اتمام کار کیهان برویم هدیه توللی را بگیریم.و بعد پرسید:فکر میکنی چه هدیه ای برای ما فرستاده است؟!

گفتم: باتوجه به اینکه در نامه اشاره کرده که «جعبه امانت» فکر می کنم یا آلبیومی دست افشار شیراز است. یا عرقیات شاتره و بیدمشک و یا باده خلر شیراز. ولی توللی آدمی نیست

آلبیمو و عرق شاتره برای ما بفرستد.

خلاصه همانروز رفتم گاراژ امانت خودمان را گرفتیم. در هر جعبه ۱۲ بطر خلر مردافکن شیراز بود. توللی علاوه بر آن همه پذیرائی و محبت در شیراز با ارسال این جعبه ها بیشتر ما را شرمنده خود ساخت. من طی نامه ای از محبت هایش تشکر کردم ولی شاهانی تلگرافی برای توللی به این مضمون مخابره کرد:

شیراز،جناب فریدون توللی، جنس مرحمتی رسید، اشانتیون خوب بود از همان نوع فرستید!. بعدها توللی تعریف کرده بود که تلگراف خسرو هفته ها مایه خنده و شوخی او و دوستان شیرازی شده بود. روان هر دو شد.

نامه های توللی

من چهار یا پنج نامه از توللی دارم که متأسفانه در تهران مانده و کپی همه آنها را به دوست و استاد ارجمند ایرج افشار داده ام تا در کتابی که با عنوان «نامه های توللی» چاپ خواهد کرد استفاده کند، یکی از آن نامه ها را که در شماره ۲۵۶ مجله آینده چاپ کرده است ضمن تشکر از او در اینجا می آورم. این نامه متأسفانه تاریخ ندارد ولی از اشاره ای که به «نامه حافظ» پیرامون شب شعرخوانی جشن هنر شیراز بر سر آرامگاه حافظ دارد تاریخ آن باید قبل از مهر ماه ۱۳۴۶ باشد:

نامه به نصرت الله نوح

دوست ارجمند و شاعر گرانمایه:نوح عزیز

مرقومه مهرامیزت را که به نشانی دانشگاه پهلوی فرستاده بودی چند روز بعد از وصول به دفتر دانشگاه زیارت کردم.علت،مسافت چند روزه خودم به فسا و تنبلی در مراجعه همه روزه بدفتر دانشگاه بود. بهرحال از لطفت بسیار ممنونم و اگر بعداً نامه ها را بنشانی منزلمان (شیراز، خیابان مشیر فاطمی، کوچه اسفاته نصریه،مزل فریدون توللی) بفرستید بیقین زودتر بدستم خواهد رسید. خوب دوست عزیز امیدوارم در هر حال خوش و حرم باشید و با خسرو عزیز روزگار را به شادی بگذرانید. من هم بد نیستم ولی امان از گرفتاریهای زندگی.از جمله اینکه دلم میخواست امروز کاغذ کهنه ها و جرائد و مجلات چند سال قبل را بخاطر امثال دستور شما در مورد یافتن شعری که در رثای مرحوم بهار ساخته بودم زیر و رو کنم،ولی درست در همان احوال بمن اطلاع رسید که تلمبه آبیاری زراعی فسا،باطاقان سوزانده و خراب شده.... ناچار یافتن شعر مربوط به مرحوم ملک را گذاشتم و دنبال یاطاقان افتادم.البته من این شعر را دارم و بالاخره برایتان پیدا میکنم و میفرستم، ولی اگر خیلی عجله داشته باشید خودتان هم میتوانید در مجموعه روزنامه صدای شیراز (اگر در تهران باشد) آنهاهم شماره های مقارن فوت ملک پیدا کنید،ولی عرض کردم خودم حتماً برایتان میفرستم. و اما موضوع تقدیم اثر تازه جهت آن دوست دیگرتان که در کار چاپ مجموعه «غزل امروز) هستند فعلاً یک غزل تقدیم میکنم که از منتشر نشده ها است باز هم اگر حال رونویس کردن داشتتم تقدیم خواهم کرد. «نامه حافظ» خسرو جان را در خواندنیها خواندم، معرکه بود.از مصاحبه دکتر شهریار بعلت نبودن در شیراز مطلع نشدم ولی تصمیم جنابعالی و دوستانرا در حمایت از او در قبال براهنی میستایم و بحکم «الفضل للمقدم» که پیشوایان در هر رشته و دسته ای محترم هستند و باید حرم اینها را نگاهداشت و بنظرات آنها توجه کرد. از اینها گذشته نمیدانید چقدر یاد ایام و اوقاتی را که با شما و خسرو گذراندم گرامی میدارم.امیدوارم باز هم زمان فرصت تکرار این عوالم را بدهد.خانم و دخترم رهاجان خدمت

یادمانده ها ...

از صفحه ۸

شما و خسرو سلام میرسانند و از الطافتان تشکر فراوان دارند.

قربانت فریدون تو
(نوح عزیز:غزل در خواستی را بشت همین صفحه می نویسم لطفاًخودتان نسخه لازم را برای آن دوست ماشین بفرمائید)

تقدیم بدوست عزیزم نصرت الله نوح

رنجیده

چون کودک رنجیده، که از خانه گریزد

از سینه، دلم پیش تو جانانه گریزد
ای جان بلا دیده نگهدار غمش باش
مگذار که این بندی دیوانه گریزد

برگردن دلخواه تو، صد بوسه فشاند

عطری، که از آن شیب خوش شانه گریزد
چون باد سحر بر تو وزد، شمع وفا باش
مگذار که خاکستر پروانه گریزد

جای دگرش نیست: مگر زین دل پر شور

عشقت به دیار خوش افسانه گریزد
از کلبه ما، خوش نبود رفتن بیگاه
من، گنج ندیدم که ز ویرانه گریزد
رگبار نگاه است و سحرگاه گریبان

پاداش دلی کز تو به بیگانه گریزد
گر مهر تو شاداب کند کشت امیدم
صد خرمن گل از دل هر دانه گریزد
با سینه لرزان تو، دانم که ازین تخت

روزی، دل من خیزد و شاهانه گریزد!
در حسرت زندان زر اندود تو ای عشق
بس مرغک آسوده، که از لانه گریزد

از چرخ غمت، جان فریدون نرهد باز

گیرم که ز داندا نه به ندانده گریزد

فریدون توللی

نخستین شعری که از توللی بر سر زبانها افتاد شعر معروف «کارون» بود که تاریخ سرایش آن آبان ماه سال ۱۳۲۷ می باشد، یعنی درست ۵۵ سال قبل.این شعر در واقع اولین شعر در شیوه جدید چهار پاره سازی یا دو بیتی های پیوسته بود که مورد استقبال مردم واقع شد و شیوه دو بیتی سازی پس از این شعر مورد استقبال شعرا نیز قرار گرفت، مبتکر این شیوه فریدون توللی بود. توللی در زمینه های مختلف شعر خوب فراوان دارد.

کارون

بلم، آرام چون قوئی سبکار

بنرمی بر سر کارون همیرفت.

بنخلستان ساحل، قرص خورشید

ز دامان افق بیرون همیرفت.

شفق، بازیکنان در جنبش آب

شکوه دیگر و راز دگر داشت

بدشتی پر شقایق، باد سرمست

تو پنداری که پاورچین گذر داشت.

جوان، پارو زنان بر سینه موج

بلم میراند و جانش در بلم بود.

صدا سر داده غمگین، در ره باد

گرفتار دل و بیمار غم بود:

«دو زلفونت بود تار ربابم»

«چه میخواهی از ین حال خرابم»

«تو که با ما سر یاری نداری»

«چرا هر نیمه شو آئی بخوابم»

درون قایق،از باد شبانگاه

دو زلفی نرم نرمک تاب میخورد.

زنی خم گشته از قایق بر امواج

سر انگشتش بچین آب میخورد.

صدا، چون بوی گل در جنبش باد

بآرامی بهر سو پخش میگشت.

جوان میخواند و سرشار از غمی گرم

پی دستی نوازش بخش میگشت:

«تو که نوشم نئی نیشم چرائی»

«تو که یارم نئی پیشم چرائی»

«تو که مرهم نئی زخم دلم را»

«نمک پاش دل ریشم چرائی»

خموشی بود و زن در پرتو شام

رخی چون رنگ شب نیلوفری داشت.

ز آزار جوان دلشاد و خرسند

سری با او، دلی با دیگری داشت.

ز دیگر سوی کارون زورقی خرد

سبک، بر موج لغزان پیش میراند.

چراغی، کور سو میزد به نیزار.

صدائی سوزناک از دور میخواند.

نسیمی، این پیام آورد و بگذشت.

«چه خوش بی مهربونی هر دو سربی»

جوان نالید زیر لب بافسوس:

«که یکسر مهربونی دردسر بی»

تهران: آبانماه ۱۳۳۷ (از «رها»)